



ترادف و اشتراک لفظی

مهدی عصاره

استاد زبان شناسی دانشگاه قاهره، استاد رمضان عبدالنواب می نویسد:

هیچ زبانی به اندازه‌ی زبان عربی، در زمینه‌ی تعداد واژه‌های هم‌معنا [ترادف] * از یک سو و واژه‌های چند معنا [و مشترک لفظی] از سوی دیگر پر بار و غنی نیست... مترادفات، کلمات هم‌معنایی را گویند که در هر سیاق و عبارتی قابل تبادل و جایگزینی با هم باشند. ترادف نام - هر چند وجود آن در میان زبانها محال نیست - اما بسیار به ندرت تحقق پیدا می‌کند. این گونه کلمات معمولاً، زمانی کوتاه و محدود دوام می‌آورند زیرا حصری که از پیچیدگی و از رنگ‌های عاطفی و انفعالی بر گرد مدلول و معنای کلمات مترادف کشیده می‌شود - و همین امر باعث می‌شود که تصور کنیم این کلمات به یک معنا هستند - چندان دوام نیاورده، به زودی ارکان آن فرو می‌ریزد و تفاوت‌های معنایی دقیقی، که میان کلمات مترادف وجود دارد، تدریجاً آشکار می‌شود. به گونه‌ای که هر یک از این کلمات مترادف متناسب با یک جنبه از جنبه‌های گوناگون مدلول، و نشانگر همان جنبه می‌شوند. ۱

و ادامه می دهد:

واقعیت این است که اشتراک لفظی [وجوه کلمات] جز در فرهنگ لغات، وجود خارجی ندارد زیرا الفاظ مشترک، به هنگام کاربرد و در متون زبانی، از میان معانی مختلفی که دارند، جز به یک معنا به کار نمی روند.

اولمان، در این مورد می نویسد:

درست است که بسیاری از واژه های مورد استفاده ی ما بیش از یک معنا دارند، اما معمولاً در یک سیاق معین، جز به یک معنا نمی آیند. مثلاً واژه ی «آدرک» را اگر جدای از یک جمله و یا سیاق معین در نظر بگیریم، معنایش پیچیده و نامشخص خواهد بود. آیا معنایش «رسیدن به چیزی» است و یا «معاصر بودن» و یا «دیدن» و یا «بالغ شدن»؟ کدام یک؟ ترکیب و جایگاه حقیقی فعل مذکور در یک جمله تنها چیزی است که امکان پاسخگویی به سؤال فوق را می دهد. بنابراین، هر گاه آواهای دو یا چند کلمه، بر حسب تصادف، با یکدیگر همانندی تام پیدا کنند، این گونه واژه ها جز در یک سیاق معین، معنایی نخواهند داشت. یعنی کلمه ای که به ظاهر دارای اشتراک لفظی است در واقع چند کلمه است که هر کلمه دارای یکی از آن معانی هستند لذا باید در فرهنگ، جداگانه نوشته شوند. ۲

و می افزاید:

هر چند میان دو واژه ی مترادف، گاه تفاوت هایی دیده می شود اما این مطلب نباید موجب شود که، هم چون دیگران پدیده ی ترادف را به کلی انکار کنیم. زیرا احساس کسانی که بدین زبان [زبان عربی] سخن می گویند؛ با چنین واژه هایی همچون کلمات مترادف برخورد می کنند. به همین دلیل است که می بینیم واژه ای از این قبیل را با واژه ای دیگر معنا و تفسیر می کنند. ۳

در عبارات مربوط به «ترادف»، به تناقض هایی بر می خوریم که متأسفانه نشان دهنده ی عدم بی طرفی این استاد زبان شناس در مورد این گونه کلمات - به تعبیر ایشان مترادف عربی - است چرا که در بالا خواندیم که: «تفاوت های معنایی دقیقی که میان کلمات مترادف وجود دارد، تدریجاً آشکار می شود به گونه ای که هر یک از این کلمات مترادف متناسب با یک جنبه از جنبه های گوناگون مدلول و نشانگر همان جنبه می شود» و بعد، از سخن خود بر می گردند و اظهار می کنند که چگونه ممکن است از مترادفاتی که در میان عرب زبانان وجود دارد چشم پوشیم؟! و دلیلشان این است که اعراب این گونه کلمات را «با واژه ای دیگر معنا و تفسیر می کنند.»

سؤال این است که آیا قرآن کریم که سنت گذار زبان و فرهنگ عربی - انسانی است و همه بدان اعتراف دارند، اصل بالا را طرح کرده؟! و یا پذیرفته است؟! تا ما به وجود ترادف میان

کلمات عربی قائل شویم!

بسیاری از مفسران و لغویان عرب زبان و غیر عرب زبان هم چون دکتر رمضان عبدالتواب اندیشیده‌اند و می‌اندیشند! ولی کسانی که با تحقیقات جدید درباره‌ی زبان و لغت عربی آشنا هستند خواهند گفت که به عنوان نمونه استاد حسن مصطفوی در (۶ جلد) کتاب با ارزش «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» - الف تا ص - که تا سال ۱۳۶۰ چاپ شده، ثابت کرده‌اند که هیچ کلمه‌ی مترادفی در قرآن کریم وجود ندارد، چه از نظر علمی و چه از نظر عقلی و حکمی؛ و نیز باید اضافه کرد که ایشان در این کتاب با ارزش و مفید عدم وجود اشتراک لفظی (وجوه کلمات قرآن) را نیز به اثبات رسانده‌اند. ۴ دکتر رمضان عبدالتواب نیز بدان اذعان داشته‌اند.

شاید قبول این مطالب برای خوانندگان عزیز کمی دشوار بنماید، از این رو در این مقاله با آوردن چند نمونه از قرآن کریم، به فرهنگ آفرینی قرآن و اسلام عزیز در زمینه‌ی زبان و فرهنگ نویسی عربی - که متأسفانه تا به حال بدین شکل و از این منظر بدان ننگریسته‌اند - هر چند کوتاه و اجمالی، اشاره می‌کنیم.

عدم وجود ترادف

شاهد اول:

«ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلیث فیهم الف سنة الا خمسين عاماً فأخذهم الطوفان وهم ظالمون»

(عنکبوت، ۱۴/۲۹)

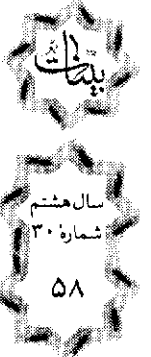
ترجمه‌ی دکتر محمد مهدی فولادوند از این آیه‌ی شریفه: «و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت. ۵»

استاد خرمشاهی در ترجمه‌ی خود می‌نویسد: «... و در میان آنان هزار سال منهای پنجاه سال به سر برد...» ۶

همچنین دکتر مجتبی‌ی در ترجمه‌ی خود می‌نویسد: «... پس هزار سال، مگر پنجاه سال، در میان آنان [به پیامبری] درنگ کرد...» ۷

اگر به وجود ترادف در قرآن کریم اعتقاد داشته باشیم، ترجمه‌ی این بزرگان هیچ اشکالی نخواهد داشت همان گونه که در المنجد نیز ذیل «عَوَمَ» این کلمات با همدیگر معنا شده‌اند؛ «عام: اربعة فصول السنة كاملة متوالية». ۸

اما آیا قرآن کریم از ذکر این کلمات در یک آیه قصد بیان این امر را داشته است که ما به وجود ترادف در قرآن کریم اعتقاد پیدا کنیم یعنی اینکه قرآن کریم وجود ترادف را در این آیه طرح کرده و



به ثبوت می‌رساند؟!۹

شاهد دوم:

«ولقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقاً فی البحر یسألاً تخاف درکاً ولا تخشی . فأتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیمّ ما غشیهم» (طه، ۷۷/۲۰، ۷۸)

ترجمه استاد فولادوند: «و در حقیقت به موسی وحی کردیم که: بندگانم را شبانه بیر، و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرار رسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی. پس فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کرد، و [لی] از دریا آنچه آنان را فرو پوشانید، فرو پوشانید.»

استاد خرمشاهی و دکتر مجتبوی نیز «بحر» و «یم» را دریا معنی کرده‌اند.

سؤال درباره این شاهد این است که چرا خداوند در مورد قوم موسی علیهم‌السلام از کلمه‌ی «بحر» استفاده کرده ولی در مورد فرعون و لشکریانش از کلمه‌ی «یم» استفاده کرده است؟ ممکن است در جواب گفته شود این هم ترادف دارد؛ حال آنکه در آیات ۱۳۶ و ۱۳۸ سوره‌ی اعراف (۷) حق تعالی می‌فرماید:

«فانتقمنا منهم فأغرقناهم فی الیمّ بأنهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین». «وجاوزنا بینی اسرائیل البحر فأتوا علی قوم یعکفون علی أصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الهة کما لهم الهة قال انکم قوم تجهلون.»

ترجمه‌ی استاد فولادوند: سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم... و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانیم.

استاد خرمشاهی و دکتر مجتبوی در اینجا نیز «بحر» و «یم» را دریا معنی کرده‌اند.

و نیز بخش اول آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی قصص (۲۸) که عیناً در بخش اول آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی الذّاریات (۵۱) تکرار شده است، حق تعالی می‌فرماید: «فأخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیمّ...»

ترجمه‌ی استاد فولادوند: تا او و سپاهیان‌ش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم...

استاد خرمشاهی و دکتر مجتبوی در اینجا نیز «بحر» و «یم» را دریا معنی کرده‌اند.

با ذکر این ۴ کاربرد «یم»، آن هم تنها برای فرعون و سپاهیان‌ش؛ و ۲ کاربرد «بحر» برای موسی علیهم‌السلام و قومش، اگر به دیده‌ی انصاف بنگریم متوجه می‌شویم که حق تعالی قصد بکار بردن کلمات مترادف نداشته است لذا باید در وهله‌ی نخست پذیرفت که خداوند با آوردن این چند آیه - البته در بخش کاربرد کلمات - قصد بیان چیزی را داشته است! و الا مفاهیم الهی، انسانی و...، بسیاری در این آیات مستور است.

در مرحله‌ی بعد باید به این سؤال جواب داد که ویژگی بنی اسرائیل چه بوده که برای آنها

کلمه‌ی «بحر» بکار رفته و از طرف دیگر ویژگی فرعون و لشکریانش چه بوده که برای آنها کلمه‌ی «یم» بکار رفته است؟ اگر بتوانیم به این سؤال جواب دهیم مسأله‌ی مترادف بین «بحر» و «یم» را می‌توانیم نفی کنیم!

می‌دانیم که موسی علیه السلام و قومش، و نیز فرعون و سپاهیان‌ش وارد یک آب شده‌اند پس چگونه خداوند برای یک آب، دو نام می‌گذارد؟ در جواب و به‌طور خلاصه می‌گوییم: خداوند دو صفت این آب را بیان کرده است!

می‌دانیم که کلمه‌ی «بحر» در قرآن کریم در ۱۱ موضوع بکار رفته است:

۱. زیادی آب آن (کهف، ۱۸/۱۰۹؛ طور، ۵۲/۶)

۲. جریان یافتن کشتی در آن (یونس، ۱۰/۲۲)

۳. مفید بودن آن (بقره، ۲/۱۶۴)

۴. آرامش و در اختیار انسان بودن آن (سجده، ۱۴/۳۲)

۵. به آرامی به جریان در آوردن کشتی در آب بحر (اسراء، ۱۷/۶۶)

۶. پذیرش کشتی‌های سنگین (جوار فی البحر) (شوری، ۴۲/۳۲؛ الرحمن، ۵۵/۲۴)

۷. حلال بودن صید از بحر (مائده، ۵/۹۶)

۸. عمق داشتن (ظلمات البحر) (انبیاء، ۲۱/۸۷؛ نمل، ۲۷/۶۳؛ انعام، ۶/۶۳)

۹. موج داشتن و لایه لایه بودن بحر (یونس، ۱۰/۲۲)

۱۰. تلاطم بحر در روز قیامت (سجرت البحار) (تکویر، ۸۱/۶)

۱۱. منفجر شدن بحر در روز قیامت (و البحار فجرت) (انفطار، ۸۲/۳)

این گروه آیات را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم: الف) آیاتی که حالات «بحر» را تا قبل از قیامت بیان می‌کند که در آنها از سازش، آرامش، پذیرش و مفید بودن «بحر» یاد شده است. ب) آیاتی که حالات «بحر» را در قیامت مطرح می‌کند که در آنها تلاطم و انفجار و پراکنده شدن «بحر» مطرح می‌شود.

پس متوجه می‌شویم که در کلمه‌ی «بحر» رفاه و آرامشی نهفته است.

از طرف دیگر پنج بار کلمه‌ی «بحرین» (دو دریا) در قرآن کریم آمده است. دو دریا یکی به خوشگواری و شیرینی، و دیگری به شوری و تلخی (فاطر، ۳۵/۱۲؛ فرقان، ۲۵/۵۳) وصف شده است. از هر دو، گوشت تازه و زینت آلات [«حلیه»] به دست می‌آید، و کشتی‌هایی در آنها دیده می‌شوند (فاطر/۱۲). تفسیر طبری (ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان) می‌گوید:

«صفات خوشگوار و شیرین، به آب رودخانه‌ها و باران؛ و شور و تلخ، به آب دریاها اشاره دارد. مانعی که «برزخ» (فرقان/۵۳؛ الرحمن، ۵۵/۲۰) و «حاجز» (نمل، ۲۷/۶۱) نامیده



شده است، این دو دریا را از یکدیگر جدا می کند. ۱۰

بنابراین: «بحر» محل عبور کشتی ها، دارای حالت رفاه و آرامش، هم شور (دریا) و هم شیرین (رودخانه) و دارای محل برخورد با «بحر»ی دیگر است.

بر این اساس خداوند «بحر» را هم برای آنچه در فارسی امروز «دریا» نامیده می شود و هم برای «رودخانه ی بزرگ و عمیق و گسترده ای که بتوان در آن کشتی رانی و از آن صید کرد، بکار برده است یعنی بحر همان آب وسیع»^{۱۱} است، که در آن خیر و منفعت است همان گونه که برای قوم موسی علیه السلام در گذر از آن بوده است که هیچ کس از بنی اسرائیل در آن غرق نشد، حتی کف این بحر آن چنان خشک شده بود، که هیچ مشکلی در عبور از آن نداشتند در حالی که همین «آب وسیع» برای فرعون و سپاهیانش محل غرق و انتقام الهی از آنها بوده است. از طرف دیگر علاوه بر چهار موردی که از کلمه ی «یم» برای فرعون و سپاهیانش بکار رفته است دو مورد درباره ی آب انداختن صندوقچه ی حاوی حضرت موسی علیه السلام به امر و وحی الهی به مادرش، نازل شده است آن هم در یک آیه - بر خلاف آیات مذکور به عنوان شاهد «بحر» و «یم» - آنجا که حق تعالی می فرماید: «ان اقدفیه فی التابوت فاقدفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل یاخذه عدو لی وعدو له والقیث علیک محبة منی و لتصنع علی عینی.» (طه، ۳۹/۲۰)

ترجمه ی آیات ۳۸ و ۳۹ سوره ی مبارکه ی طه: هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می شد وحی کردیم. که او را در صندوقچه ای بگذار، سپس در دریایش افکن تا دریا [= رود نیل] او را به کرانه اندازد [و] دشمن من و دشمن وی، او را برگیرد، و مهری از خودم بر تو افکنم تا زیر نظر من پرورش یابی.

استاد خرمشاهی در پاورقی ۳۹، صفحه ی ۳۱۴ و دکتر مجتبی در متن صفحه ی ۳۱۴، «یم» را «رود نیل» معنی کرده اند و علاوه بر آن استاد خرمشاهی در پاورقی ۳۹ همین صفحه می نویسند:

«یم: این کلمه عربی اصیل نیست و به گفته ی آرتور جفری حتی سامی نیست، بلکه وام واژه ای مصری است (که همانند قبطی و اکدی هم دارد) و در قرآن مجید ۸ بار و همه در داستان موسی علیه السلام به کار رفته است. در عربی از آن فعل ساخته اند: یم الرجل یعنی آن مرد در دریا غرق شد. میموم یعنی مغروق (لسان العرب).»

پس کلمه ی «یم» کلمه ای عربی نیست و از طرفی می دانیم که یکی از روش هایی که به ظاهر موجب ایجاد توهم وجود ترادف میان کلمات یک زبان می شود، «به عاریت گرفتن کلمات از زبان های بیگانه است.»^{۱۲}

در صورتی که «در زبان شناسی، اگر دو کلمه (حداقل سه ویژگی از) چهار ویژگی زیر را در

آن واحد داشته باشند مترادف محسوب می‌شوند: ۱. اتحاد کامل میان معنای دو واژه ۲. وحدت محیط پیدایش ۳. معاصر بودن ۴. یکی از آنها نتیجه‌ی تطور صوتی دیگر نباشد. «۱۳ لذا متوجه می‌شویم کلمات «بحر» و «یم» از نظر علم زبان شناسی با توجه به ویژگی دوم - حداقل - مترادف نیستند! پس چگونه ما به خود حق داده‌ایم که به وجود ترادف در قرآن کریم حداقل در مورد این دو کلمه اذعان نماییم؛ بلکه خداوند با آوردن این چند نمونه و نمونه‌های بسیار دیگری که اهل تحقیق در قرآن کریم خواهند یافت به ما نشان داده است که ترادفی در قرآن وجود ندارد، چه ترادف تام و چه ترادف ناقص که بعضی فضلا از جمله دکتر رمضان عبدالتواب به آن نظری دارند!

آخرین کاربرد «یم» در قرآن کریم در مورد به آب انداختن خاکستر گوساله‌ی ساخته‌ی سامری است آنجا که حق تعالی سخن موسی علیه السلام را خطاب به سامری، بعد از نفرینی - حکمی - که در حق او می‌کند، نقل می‌کند و می‌فرماید: «... وانظر الى الهك الذي ظلت عليه عاكفا لبحرته ثم لننسفنه في اليم نسفاً». (طه، ۹۷/۲۰) ترجمه‌ی دکتر فولادوند: و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر، آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم [و] در دریا فرو می‌پاشیم. استاد خرمشاهی و دکتر مجتبی‌ی «یم» را در اینجا «دریا» معنی کرده‌اند.

اینک با جمع‌بندی آنچه درباره‌ی «یم» گفته شده به دست می‌آوریم که در همه‌ی موارد چه، چهار مورد غرق و نابودی فرعون و سپاهیان‌ش در آن، و چه در دو مورد به آب انداختن صندوقچه‌ی حاوی موسی علیه السلام و یک مورد انداختن خاکستر (خرده‌های) مجسمه‌ی گوساله؛ آب مورد نظر ایجاد خطر و نابودی می‌کند چه برای فرعون و سپاهیان‌ش، چه برای موسای خردسال و چه برای خاکستر گوساله‌ای که برای بعضی‌ها محترم بود!

چرا که این آب آنقدر قدرت دارد که جسد فرعون را به ساحل و بلندی بیندازد (یونس، ۹۲/۱۰) و نیز صندوقچه‌ی حاوی موسی علیه السلام را به ساحل می‌اندازد و خاکستر (خرده‌های) مجسمه‌ی گوساله را در خود پنهان می‌کند. همه‌ی این موارد نشان می‌دهد که «یم» هنگامی بکار می‌رود که آب وسیعی در حالتی خروشان و توفنده (دارای قدرت مکانیکی زیادی) باشد و مصریان به این آب «یم» می‌گفتند چه رودخانه‌ای همچون نیل باشد و چه دریایی همچون دریای سرخ و مدیترانه! که مصریان با آنها آشنا بوده‌اند. ۱۴ حال اگر به فرهنگ‌های لغت مراجعه کنیم و از شیوه‌ی استاد حسن مصطفوی سرمشق بگیریم متوجه می‌شویم «یم» در زبان عرب وقتی بکار می‌رود که چیزی به کسی روی آورد و بتواند بر آن پیروزی یابد و یا بر آن احاطه داشته باشد و یا آن را در اختیار بگیرد؛ و مفعول فعل از عمل فاعل خوشش نیاید. ۱۵ حال اگر آن را در مورد آب بکار ببریم معنای «یم» این گونه خواهد بود: آبی که از شدت زیادی و جریان؛ و یا بالا آمدن، زمین‌های اطرافش را بپوشاند که این امر موجب زیان و خرابی زمینها و دیواره‌های اطرافش شود و آنها را

بتراشد و یا بکوبد .

پس باید پذیرفت که دو کلمه ی «بحر» و «یم» علاوه بر عدم یکسان بودن محیط پیدایش ، اتحاد کامل معنایی نیز ندارند یعنی به احتمال قوی عرب زبانان «بحر» را به عنوان کلمه ی اصلی برای توصیف آب زیاد بکار برده اند، در صورتی که «یم» را فقط برای بیان حالت خروشان و خطرناک و آسیب زای آب بکار می برده اند، لذا از نظر علم زبان شناسی این دو کلمه مترادف نیستند! و حق تعالی نیز با به کار بردن این چنین کلماتی در بافت های خاصی که گذشت، قبل از علم زبان شناسی نوین که عمری صد ساله دارد عدم وجود ترادف را مطرح و به اثبات رسانده است و ما تنها با قرار دادن علم جدید در کنار قرآن مجید به حقایق و اعجازات آن پی می بریم .

عدم وجود اشتراک لفظی (وجوه کلمات)

شاهد اول:

«... واللذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل اللّٰه فبشرهم بعذاب الیم» (توبه، ۹/ ۳۴) «... و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را به عذابی دردناک خبر ده .»

«اذهبوا بقمیصی هذا فألقوه علی وجه أبی یأت بصیراً وأتونی بأهلکم اجمعین .» (یوسف، ۱۲/ ۹۳) «این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره ی پلترم بیفکنید [تا] بینا شود، و همه ی کسان خود را نزد من آورید .»

آیا «ذهب» در هر دو آیه یک معنی دارد؟ مسلماً خیر! چون «ذهب» در آیه ی اول به معنای «زر» آمده است و در آیه ی دوم به معنای «بردن» - در اینجا- آمده است پس چگونه است که یک صورت (کلمه) دارای دو معنا یا بیشتر است، آیا باید به اشتراک لفظی و وجود وجوه قرآن اذعان کنیم؟ در جواب استاد حسن مصطفوی می نویسد:

«والتحقیق انّ الأصل الواحد فی هذه المادّة [ذهب یذهب ذهاباً و ذهباً]: هو الحركة المخصوصة من نقطة مادّیة او معنویة .»^{۱۶} و برای اینکه این معنا روشن تر شود و نیز ثابت شود که «ذهب» مترادف با «المضی»، «المروور»، «النفوذ»، «المشی» و «المجی» نیست .

می افزاید:

«والفرق بین هذه المادّة ومواد المضیّ والمروور والنفوذ والمشی والمجی: انّ المضیّ یلاحظ فیه الزمان السابق ای تحقّق امر ومضیّه قبل الحال . والمروور: یلاحظ فیه الاجتياز بشیء وعنه . والنفوذ: هو الورود الدقیق علی شیء، و یكون فیما یعقل و غیره، و فی الأمر المادّی والمعنوی، كنفوذ الكلام و الماء و غیرهما، و المشی: یعتبر فیه الحركة فی الحيوان بالقدمین . والمجی: یعتبر فیه الاقبال عن نقطة معینة .»^{۱۷}

در پایان، به صورت «الذَّهَب» (در معنای زر) می پردازد و می نویسد:
 فهو مأخوذ من اللغة العبرية... فان الذهب مع كونه مورد توجه للناس يكثر ونه و يحفظونه و
 يضبطونه. ۱۸

از طرفی قبلاً در نقل قول از دکتر رمضان عبدالتواب آمد که در میان کلمات عربی، اشتراک
 لفظی وجود ندارد و هر یک از این گونه کلمات، در واقع چند کلمه هستند لذا در فرهنگها باید
 جداگانه نوشته و معنی شوند. ناگفته نماند که اکثر آنچه مترادف و مشترک لفظی نامیده می شود
 از گویشها و یا از زبان های دیگر وارد عربی شده اند. ۱۹

شاهد دوم:

«الشمس والقمر بحسبان» (الرحمن، ۵/۵۵)

ترجمه ی دکتر فولادوند: خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند.

ترجمه ی استاد خرّمشاهی: خورشید و ماه، حسابی [معین] دارند.

ترجمه ی دکتر مجتبیوی: خورشید و ماه به حساب [معینی] در کارند.

«فعمسى ربى ان يؤتین خیراً من جنتک ویرسل علیها حسابانا من السماء فتصبح صعیداً زلقاً.»

(کهف، ۴۰/۱۸)

ترجمه ی دکتر فولادوند: امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن

[باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد، تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد.

ترجمه ی استاد خرّمشاهی: چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو به من ببخشد و بر باغ تو صاعقه ای

از آسمان فرو فرستد و به صورت خاک و خاشاکی سترون در آید.

ترجمه ی دکتر مجتبیوی: امید است که پروردگارم مرا بهتر از بوستان تو دهد و بر بوستان تو از

آسمان عذابی آتشبار - صاعقه - بفرستد تا زمینی هموار و بی گیاه گردد.

با توجه به معانی بالا، کلمه ی «حُسبان» دارای دو معنی اساسی است: الف) حساب داشتن

ب) نوعی عذاب و آفت.

اگر به فرهنگ های لغت مراجعه کنیم معانی مختلفی ذیل این کلمه می بینیم: «عذاب، بلا،

بدی، غبار، ملخ، تگرگ، بالش کوچک، مورچه، صاعقه و ابر» ۲۰ که با توجه به توضیحاتی

که در ردّ مترادف آمدن شاء الله که خوانندگان عزیز را قانع کرده باشد! - و با توجه به وجود و وفور

بعضی از کلماتی که به عنوان معنی، ذیل حُسبان آمده اند، به سهولت می توانیم به نادرستی

بسیاری از این معانی پی ببریم، به عنوان مثال:

۱. کلمه ی «عذاب»، در سوره ی آل عمران، ۵۶/۳

۲. کلمه ی «بلا»، در سوره ی انبیاء، ۳۵/۲۱

۳. کلمه‌ی «شَر» (بدی)، در سوره‌ی اسراء، ۸۳/۱۷
۴. کلمه‌ی «نقع» (غبار)، در سوره‌ی العاديات، ۴/۱۰۰
۵. کلمه‌ی «جَراد» (ملخ)، در سوره‌ی اعراف، ۱۳۳/۷
۶. کلمه‌ی «نمل» (مورچه)، در سوره‌ی نمل، ۱۷/۲۷
۷. کلمه‌ی «صاعقه و صواعق»، در سوره‌ی بقره، ۱۹/۲
۸. کلمه‌ی «سحاب» (ابر)، در سوره‌ی بقره/۱۶۸

از طرفی می‌دانیم که در قرآن کریم از معنی «بالش کوچک» برای «حُسبان» استفاده نشده است ولی باید توجه داشت که معنی «تگرگ» برای حُسبان مسأله آفرین است! و این در حالی است که این مترجمان عزیز در ترجمه‌ی آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نور (۲۴)، کلمه‌ی «بَرَد» را «تگرگ» معنی کرده‌اند. ۲۱

آیه‌ی شریفه، و ترجمه‌ی استاد خرمشاهی را در اینجا جهت اطلاع بیشتر نقل می‌کنیم:

«الم تر انّ اللّٰه یزجی سحاباً ثمّ یؤتف بینه ثمّ یجعله رکاماً فترى الودق یشخ من خلاله وینزل من السّماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عن من یشاء یکاد سنابرقه یدهب بالابصار» (نور، ۴۳/۲۴)

ترجمه: «آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرها را می‌راند، سپس بین آنها را پیوند می‌دهد، سپس در هم فشرده‌اش می‌کند، آنگاه باران درشت را می‌بینی که از لابلای آن بیرون می‌آید، و سپس از آسمان، از ابری که به کوه می‌ماند تگرگ فرو می‌فرستد و به هر کس که بخواهد آن را می‌زند و از هر کس که بخواهد بر می‌گرداند، نزدیک است که درخشش برق آن، دیدگان را از بین ببرد.»

جالب اینجاست که استاد خرمشاهی در پاورقی شماره‌ی ۴۳ صفحه‌ی ۳۵۵ ترجمه‌ی خود می‌نویسد:

«... وینزل من السّماء من جبال فیها من برد.» عبارت دشواری است و بعضی از مفسران را از جمله ابوالفتح؛ و زمخشری و میدی را (در یک قولشان) به این اشتباه انداخته است که تصوّر کرده‌اند در آسمان خیال (کوه‌هایی) هست. سید مرتضی علم‌الهدی، یک مجلس کامل از امالی (۱/۳۰۳ به بعد) خود را به شرح کامل این آیه و حل مشکلات لفظی و معنایی آن اختصاص داده است و بر آن است که معنای آن چنین است: وینزل من السّحاب الّذی شبه الجبال فی تراکمه برداً (و از ابری که در تراکمش، شبیه به کوههاست، تگرگی نازل می‌کند.)

خدا رحمت کند گذشتگان استاد خرمشاهی را، که در جاهای متعددی از نوشته‌هایشان به نکاتی که در تفسیر قرآن کریم مبهم و محل اشکال است اشاره کرده‌اند و در اینجا نیز این گونه



عمل کرده‌اند.

اما ای کاش پس از این همه دقت و مطالعه؛ از یک طرف به نکره بودن کلمه‌ی «برد» دقت می‌کردند و نیز به ترتیب دستوری آیه در مرحله‌ی اول! چرا که آیه در واقع این‌گونه جمله‌بندی دستوری می‌شود:

«و ینزل من برد [→ مبتدا] من السماء من جبال فیها [→ خبر].» ۲۲ در مرحله‌ی دوم به این نکته توجه می‌کردند که در قرآن کریم «برد» تنها یک بار بکار رفته است آن هم در همین آیه؛ و سایر مشتقات برد، «بردا» [چیزی سرد] (انبیاء، ۶۹/۲۱، نباء، ۲۴/۷۸) و «بارد» [سرد و خنک] (ص، ۴۲/۳۸، واقعه، ۴۴/۵۶) هستند هر چند که فرهنگ‌های لغت در معنای «برد» آورده‌اند: «تگرگ- یخ کوچک» ۲۳ و استاد سید علی اکبر قرشی در قاموس قرآن ذیل برد، ابتدا آن را نیز «تگرگ» معنی کرده‌اند، ۲۴ ولی هنگامی که با نقل حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام قصد تأیید نظرشان را داشته‌اند، موجب ابطال نظر خود می‌شوند آنجا که می‌نویسند:

در المیزان و صافی و برهان از کافی از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل شده: «ان الله عزوجل جعل السحاب غرایبل المطر تذیب البرد حتی تصیر ماء لکیلا یضرب به شیئاً یصیبه والذی ترون من البرد والصواعق نعمة من الله عزوجل فیصیب بها من یشاء من عباده...» ترجمه‌ی حدیث آن است که: خداوند ابر را به منزله‌ی غریبال برای باران قرار داد، یخ را ذوب می‌کند تا به صورت آب در آید تا به چیزی که به آن می‌رسد ضرر نرساند... پیدا است که ابرهای گرم در اثر بادهای خود را به طبقه‌ی یخ می‌زنند و آن را آب کرده به صورت باران می‌ریزند. ۲۵

چه جوابی بهتر از سخن ایشان که نقل قول سخن معصومین علیهم السلام است می‌توانیم برای سؤال درباره‌ی معنای «برد» بیاوریم؟! از همه‌ی اینها گذشته در «الاتقان فی علوم القرآن» سیوطی، نه در نوع سی و ششم (غریب القرآن) و نه در نوع سی و هفتم (آنچه به غیر لهجه‌ی حجاز در قرآن واقع شده) و نه در نوع سی و هشتم (آنچه در آن به غیر لغت عرب واقع است) کلمه‌ی «برد» به معنایی که ذکر کرده‌اند نیامده است، در حالی که در «الاتقان» در نوع سی و هشتم از لهجه‌ی حمیر «حساناً» (شاهد از سوره‌ی کهف، ۴۰/۱۸) در معنای نکره، «سردی و برفی» آمده است. ۲۶

ناگفته نماند که «حساناً» در شاهد از سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۶ در الاتقان در نوع سی و ششم، «عدد روزها و ماه‌ها و سالها» آمده است. ۲۷ از همه‌ی اینها گذشته در فرهنگ عربی به فارسی لاروس، ذیل «حسبان» می‌خوانیم:

«الحسبان: مصدر [و- شمردن...]. با دقت در امری اندیشیدن. نیک اندیشه کردن. الشمس والقمر بحسبان: آفتاب و ماه به حسابند.» (قرآن).

[به صیغه‌ی جمع]: صاعقه‌ها. تگرگ «و یرسل علیها حسباناً من السماء فتصبح صعیداً



زلقا: و بر آن تگرگ فرو فرستاد پس آن هامونی شود که پای روی آن بلغزد. «(قرآن)»:-
پیکان کوچک. ۲۸

بر این اساس، «برد» در آیه ی ۴۳ سوره ی مبارکه ی نور «یخ (از جنس یخ = من برد)» معنا می شود یعنی در این آیه از صفت چیزی که از آسمان می بارد سخن گفته شده و نه از نام آن (تگرگ- برف)! و «حسبان» در آیه ی ۵ سوره ی الرحمن به معنای «حساب و نظمی سنجیده» آمده است و در آیه ی ۴۰ سوره ی کهف حسبان اسم است و به معنای «تگرگ» می باشد. از سوی دیگر ترجمه ی آیه ی ۴۰ سوره ی کهف در فرهنگ لاروس؛ ترجمه ی آیه توسط دکتر فولادوند را تأیید می کند و علاوه بر آن مؤلف قاموس قرآن در کتاب خود نیز بر ترجمه ی ایشان از این آیه صحه می گذارد. ۲۹

بر این اساس داستان این باغ انگور که در اثر بارش تگرگ از بین می رود این گونه است که ابتدا به امر الهی روی بوته ها و میوه های انگور مردی را که اظهار افتخار، و شک در ظهور قیامت می کرد؛ تگرگ می پوشاند- به باغ مرد مؤمن بنی اسرائیلی که در سرزمین فلسطین و در عصر پیامبران پس از موسی علیه السلام زندگی می کند، آسیبی نمی رسد چون در قرآن از آن ذکری به میان نیامده است و الا باعث می شد که صاحب باغ ویران، در وقوع این امر الهی باز هم شک کند و آن را به عوامل طبیعی نسبت دهد- که بر اثر ضربات تگرگ و سنگینی آنها، درختان انگور پژمرده می شوند و ساقه های آنها از داریست های شان آویزان می شوند که انگار دارند از داریست های شان می افتند و میوه های فاسد شده ی آنها سطح باغ را لغزنده کرده و بدین سان باغ انگور او نابود می شود. البته ما در اینجا به ترجمه ی آیات ۳۲ تا ۴۴ نپرداخته ایم بلکه به نکات تفسیری آن اشاره کرده ایم تا ان شاء الله برای اهل تحقیق منشاء تحقیقات گسترده گردد.

جمع بندی مطالب شاهد دوم:

۱. مشاهده کردیم که کلمه ی «حسبان» با توجه به نفی مترادف، باید در فرهنگ های لغت قرآنی، «تگرمعنا شود با ذکر شاهد آن (سوره ی کهف، ۴۰/۱۸) و «حساب و نظم سنجیده» با ذکر شاهد آن (الرحمن، ۵/۵۵).

۲. «حسبان» از لهجه ی حمیر به قرآن کریم وارد شده است و قبلاً در انتهای توضیحات شاهد اول آمد که اکثر آنچه مترادف و مشترک لفظی نامیده می شود از گویشها و از زبان های دیگر وارد عربی- در اینجا گویش قریش- شده اند که اکثر این گونه کلمات از گویش های محلی شبه جزیره ی عربستان و در اثر تماس تجاری و شعری در مکه ی مکرّمه پذیرفته شده و بکار رفته اند. ۳۰ لذا باز هم به این نکته می رسیم که کلمه ی «حسبان» نه از نظر معنی و نه از نظر محلّ پیدایش، با ریشه ی «حسب: شمارش و حساب» هماهنگی ندارد لذا در اینجا همچون شاهد

اول این قسمت، اعلام می‌کنیم که اشتراک لفظی (وجوه) در میان کلمات قرآن کریم وجود ندارد. بله! شاید اعراب به قول دکتر رمضان عبدالنواب به وجود ترادف و اشتراک لفظی تن داده باشند ولی قرآن کریم این گونه نیست چرا که قرآن کریم هنوز سال‌های بسیار زیادی باید در میان فرزندان حضرت آدم علیه السلام حاضر باشد و جوابگوی مسائل روزشان باشد.

مسئله‌ای که نباید ناگفته بماند این است که ممکن است سؤال شود پس با این همه تنوع معنایی و صنایع هنری که در قرآن کریم می‌بینیم چه باید کرد؟! جواب می‌دهیم که قرآن کریم را اگر در محدوده‌ی ادبیات قرار دهیم، کلامش دو حالت بیشتر نمی‌تواند داشته باشد یا حقیقت است و یا مجاز! در مرحله‌ی اول، ابتدا حقیقت‌های قرآنی را پیدا کنیم همچون دو شاهدی که در اینجا آوردیم. البته بعضی از اصول استنباط و روش کار در اینجا آمده است! - یعنی معنی اصلی مثلاً ریشه‌ی «ح س ب» را پیدا نماییم. در مرحله‌ی دوم صورت‌های مختلف «ح س ب» را که در واقع ریشه‌های ظاهری آن هستند دسته‌بندی کنیم مثلاً «حَسَبَ: شمردن، حَسَبَ: مرده را کفن کردن و دفن کردن، حَسَبَ: پنداشتن، حَسَبَ: دارای اصل بودن، حَسَبَ: کافی بودن»، سپس ابواب ثلاثی مزید و وزن‌های اسمی و صفتی آن کلمه را دسته‌بندی کنیم: «أَحْسَبَ: بر بالش نشانند، حَسَبَ: سیر خورائید، أَحْسَبَ: پیش گردید، مِحْسَبَة: بالش کوچک و...» در ضمن باید مشخص شود که کدام یک از این صورتها و یا مشتقات آنها، از گویشی غیر از گویشی قریش وارد شده‌اند ناگفته پیداست که اگر معنی نامربوطی برای کلمه و ریشه‌ای وجود داشته باشد احتمال عاریتی بودن کلمه و معنی آن وجود دارد.

در مرحله‌ی سوم برای معانی درست کلمات و ترکیبات در قرآن کریم، به بافت‌های مختلف قرآنی که کلمه و ریشه‌ی «ح س ب» در آنها بکار رفته است مراجعه می‌کنیم در حالی که فرهنگ‌های لغت، تفاسیر و کتبی که در «بدیع القرآن» نوشته شده‌اند و یا در آنها از صنایع ادبی قرآن کریم نمونه‌هایی ذکر شده‌اند از جمله کتاب مهم و با ارزش «الاتقان فی علوم القرآن» را در کنار خود داشته باشیم تا از آنها کمک بگیریم. شاید با این کار به ترجمه‌های غلط و معانی نادرستی که برای کلمات نوشته‌اند و نیز به صنایع ادبی که در قرآن بکار نرفته‌اند ولی بعضی از مؤلفان شواهدی به اشتباه برای آنها یافته‌اند، دست یابیم. و شاید با این کار از نظر علمی ثابت شود که قرآن کریم تماماً حقیقت است و اگر از تمثیل (کمثل الحمار) و ارسال مثل (داستان دو باغ انگور) و دیگر صنایع ادبی که زمینه‌ی کذب و افترا نداشته باشند، استفاده شده است در واقع در جهت حق و حقیقت بوده‌اند، همان‌گونه که استاد حسن مصطفوی می‌نویسد:

جميع الكلمات عنده تعالى حاضر، و ليس واحد منها اقرب و الأانس في مقام علمه و احاطته من كلمة الاخرى... فان تبديل كلمة عن مورده الحق و مقامه الصحيح: يوجب محوما فيه من



اللفظ و الخصوصية الفارقة، فينحرف الحق عن مقامه، و يختلط الحق بالباطل، و يشبه المراد على العبيد، و يوجب الضلال و الخسران و الغواية. ففي هذه الصورة: لا يزيد القرآن الأ مزيد ريب و ضلال، و لا ينتج الأ توارد اشكال و اعتراض، فيتبدل كل قوم على ما يريد بتأويله، و يتمسك كل فرقة باطلة على طبق رأيه بتفسيره، و ليس هذا الا اغراء بالجهل. و لا يشر الا اسقاط القرآن عن الاحكام و الحجية. ٣١

اميد كه اين مقاله زمينه ساز باز شدن باب مطالعه‌ی قرآن کریم از منظر زبان شناسی به ادبيات قرآنی، و نیز نوشتن فرهنگ‌های قرآنی دقیق و به دور از ترادف و اشتراك لفظی و از همه مهم تر نوشتن ترجمه‌ی نزدیک به واقعی از قرآن کریم باشد. ان شاء الله.

- * عبارات داخل قلاب از نگارنده است، مگر قلاب‌هایی که در نقل قولها آمده‌اند و جزء متن محسوب می‌شوند.
١. دکتر رمضان عبدالنواب، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه‌ی حمید رضا شیخی، مشهد ۱۳۶۷، آستان قدس رضوی.
 ٢. همان/ ۳۷۶-۳۷۸، با تلخیص.
 ٣. همان/ ۳۵۷.
 ٤. ر. ک: التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۳۷۹/۲، ۳۸۰، ۳۶۰/۳-۳۶۴.
 ٥. قرآن مجید با ترجمه‌ی دکتر محمد مهدی فولادوند، دار القرآن الکریم، تهران ۱۳۷۳.
 ٦. قرآن کریم با ترجمه‌ی بهاء الدین خرمشاهی، جامی و نیلوفر، تهران ۱۳۷۴.
 ٧. قرآن حکیم با ترجمه‌ی دکتر سید جلال الدین مجتوی، حکمت، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۶.
 ٨. المنجد، ذیل عوم، ص ۵۳۹.
 ٩. نگارنده در این خصوص مقاله‌ای با عنوان «عام و سنة در قرآن کریم»، به رشته‌ی تحریر در آورده است، که ان شاء الله منتشر خواهد شد.
 ١٠. غلامعلی حداد عادل، دانشنامه جهان اسلام، حرف ب، جزوه هفتم (بحر عمان- بدر الدین اسحاق)/ ۹۸۷، تهران ۱۳۷۵، انتشارات بنیاد دایرة المعارف اسلامی؛ مورد پنجم در ترکیب «مجمع البحرين» در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی کهف (۱۸) در داستان سفر حضرت موسی علیه السلام به سرزمین حضرت خضر علیه السلام آمده است.
 ١١. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ۱/ ۱۶۵، ۱۶۶، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۵؛ دانشنامه جهان اسلام، حرف ب جزوه ششم/ ۹۴۳، تهران ۱۳۷۵.
 ١٢. مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی/ ۳۶۳.
 ١٣. همان/ ۳۶۴-۳۶۵، با تلخیص.
 ١٤. ر. ک: سفرنامه‌ی ناصر خسرو، بخش‌های سفر به ولایت مصر: شهرهای واقع در مصب رود نیل و حالات رود نیل، دریای احمر و مدیترانه که به طور پراکنده ذکر شده‌اند و ما به دلیل رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کرده‌ایم.
 ١٥. احمد سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، عربی، فارسی مصور، ۴/ ۱۸۲۲، ذیل «یم»؛ قاموس قرآن، ۷/ ۲۷۱-۲۷۲.
 ١٦. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۳/ ۳۳۸-۳۴۰، ذیل «ذهب».
 ١٧. همان/ ۳۳۸-۳۳۹.

۱۸. همان/ ۳۴۰.
۱۹. مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی/ ۳۵۸-۳۶۳ و ۳۷۲-۳۷۳، با تلخیص.
۲۰. فرهنگ بزرگ جامع نوین، ۱/ ۲۵۸، ذیل «حسب».
۲۱. قرآن مجید و قرآن کریم و قرآن حکیم/ ۳۵۵.
۲۲. معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم/ ۴۶۵، مؤسسه های فرهنگی آفرینه و چکاد، چاپ دوم ۱۳۷۶.
۲۳. فرهنگ بزرگ جامع نوین، ۱/ ۸۱، ذیل «برد».
۲۴. قاموس قرآن، ۱/ ۱۷۸.
۲۵. همان/ ۱۷۹-۱۸۰.
۲۶. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ۱/ ۴۶۰، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
۲۷. همان/ ۳۷۵.
۲۸. دکتر خلیل الحز، فرهنگ عربی به فارسی، ترجمه ی سید حمید طبیبیان، ۱/ ۸۳۰، امیر کبیر، چاپ دوم ۱۳۶۷.
۲۹. ر. ک: قاموس قرآن، ذیل «زلق» و «صعد».
۳۰. مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی/ ۹۷ و ۱۳۵ به بعد.
۳۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۳/ ۳۶۳-۳۶۴.

